

اندیشه سیاسی ابی‌الصلاح حلبی

■ علی خالقی *

مقدمه

با آغاز عصر غیبت امام معصوم علیه السلام و حاکمیت شرایط خاص سیاسی در دوره اول پس از غیبت، فقیهان شیعه با سؤالات جدی درباره حکومت و مبانی مشروعیت آن در عصر غیبت، چگونگی زندگی شیعیان در قلمرو اقتدار حکومت‌های موجود و چگونگی اجرای احکام مربوط به حدود، قضا، امر به معروف و نهی از منکر، جهاد، نماز جمعه و ... مطابق آیین شیعی و بالأخره حیطة مسؤولیت فقیهان شیعه در این عصر مواجه گردیدند.

شیخ ابی‌الصلاح (۳۷۴ - ۴۴۷ هـ) که یکی از شاگردان برجسته سید مرتضی (۳۵۵ - ۴۳۶ هـ) و شاگرد و جانشین شیخ مفید (۳۳۶ - ۴۱۳ هـ) بوده (و از سوی ایشان برای تدریس و انجام امور دینی اهل بلاد حلب منصوب شده بود)، در ادامه تلاش‌های اساتید خویش (شیخ مفید، سید مرتضی و شیخ طوسی) در پاسخ به معضلات عصر غیبت، سعی کرد به تبیین مسائل مختلف درباره اصل ضرورت ریاست و حکومت، مبانی مشروعیت آن، چگونگی زندگی در قلمرو حکومت‌های موجود و وضعیت احکام حکومتی شیعیان بپردازد. با مراجعه به دیدگاه‌ها و نظریات ایشان در خلال ابواب مختلف فقهی از جمله قضا، اقامه حدود، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر، نماز جمعه و ابواب کلامی از جمله مباحث امامت و غیبت، می‌توان مجموع نظریات سیاسی ایشان را استخراج کرد.

بنابراین در تحقیق حاضر با مراجعه به این آرا و نظریات، تلاش کرده‌ایم اندیشه سیاسی ایشان را که بیانگر چگونگی شکل‌گیری اندیشه‌های اولیه فقه‌های شیعه درباره مسائل سیاسی است، بررسی و

* دانش آموخته حوزه علمیه قم و کارشناس ارشد علوم سیاسی.

تبيين كنيم. براي رسيدن به اين مقصود، ابتدا تصويري اجمالي از زندگي و اوضاع سياسي، اجتماعي مركز خلافت عباسي و حكومت بلاد حلب در دوران حيات ايشان ترسيم كرده‌ايم. آن‌گاه با بيان جايگاه سياست در اندیشه ايشان، به اصل ضرورت رياست و حكومت پرداخته و با استنباط از نوشته‌هاي ايشان انواع حكومت و مباني مشروعيت هر يك از آنها را از ديده‌گاه وي مورد بررسي قرار داده‌ايم. در پايان ملزومات يك حكومت شيعي را از منظر ايشان تك تك ارزيابي شده است.

جايگاه سياست در اندیشه ابي‌الصلاح حلبی

مفهوم سياست

سياست در اندیشه حلبی به همان معنای متداول در فرهنگ اسلامي يعني «تربيت و استصلاح خلق و تدبير^۱ امور اجتماعي آنان» به كار رفته و از اين جهت او عالم بودن به سياست را يكي از شرايط و ويژگي‌هاي ضروري و اساسي رئيس حكومت دانسته است.^۲

به عبارتي، سياست در اصطلاح ايشان، همان اصلاح امور دنيوي مردمان از طريق ايجاد امنيت، تصرف در انواع معيشت آنان، منع از فساد فاسدان، قهر و ستيز با ظالمان و اصلاح امور ديني آنان از طريق فراهم ساختن زمينه انجام افعال نيكو و حسن و ترك افعال قبيح براي مكلفان است.^۳

بر اين اساس مي‌توان گفت، سياست از نظر ايشان، همان رياست و حكومت بر جامعه از طريق تدبير امور معيشتي مردم، ملك‌داري و حراست از حدود ملك، حفاظت از نظم و نظام اجتماعي، مجازات متعديان به حقوق فردي و اجتماعي (ظالمان و مفسدان) است.

نكته قابل ذكر در بيان مفهوم سياست از ديده‌گاه حلبی، تأكيد ايشان بر اجين بودن سياست با قدرت و هيئت مي‌باشد؛ از اين رو ايشان وجود رئيس «مبسوط‌اليد»، «شديد‌التدبير» و «قوي‌الرهبه» را براي رسيدن مكلفان به صلاح و دوري از فساد ضروري مي‌دانند.^۴

پيوستگي دين و سياست

چنان‌كه بيان شد، سياست در اصطلاح حلبی همان تدبير امور بلاد و اصلاح امور عباد است كه از طريق رؤساي دنيوي حاصل مي‌آيد، و از آن‌جا كه اصلاح امور عباد اختصاص به امور دنيوي آنان نداشته و صلاح امور ديني آنان را نيز در نظر دارد، سياست نمي‌تواند جدا از دين و امور ديني باشد، بلكه همچنان‌كه حلبی تأكيد داشته، اصلاح امور مكلفان به وسيله رؤسا، در واقع اختصاص به امور ديني دارد، هرچند مقترن به امور دنيوي است؛ به عبارت ديگر، زماني كه وجود رؤساي سائس موجب

اصلاح دنیای مردم از طریق ایجاد امنیت و تصرف در امور معیشتی آنان گردیده و از فساد مفسدان و ظلم ظالمان جلوگیری کند، در واقع زمینه وقوع افعال نیکو و حسن و ترک افعال قبیح و بد که به معنای اصلاح امور دینی مردمان است نیز فراهم می‌گردد. بنابراین اصلاح امور دنیوی که از طریق سیاست رؤسای حاکم حاصل می‌شود منفصل از اصلاح امور دینی نیست.^۵

اهداف سیاست و حکومت

از مجموع آنچه بیان کردیم معلوم می‌شود که از نظر حلبی، اساسی‌ترین هدف سیاست و حکومت، اصلاح امور خلق و نظام زندگی آنان،^۶ تقلیل امور زشت و قبیح و ازدیاد امور نیکو و حسن در میان مردمان،^۷ اعمال قهر و ستیز بر مفسدان،^۸ جلوگیری از ظلم ظالمان^۹ و در نتیجه اصلاح توأمان امور دینی و دنیوی مکلفان است.^{۱۰}

ضرورت ریاست و حکومت

انسان از نظر حلبی مکلف به انجام دادن افعال نیکو و حسن و ترک افعال قبیح آفریده شده است و مکلف شدن انسان از سوی خداوند متعال، از نظر عقل نیز به جهت این که او را در رسیدن به صلاح و دوری از فساد و در نتیجه تحصیل ثواب و ایمن یافتن از عقاب یاری می‌رساند، نیکو و سزاوار است.^{۱۱} از آن جا که انسان مکلف آفریده شده، عقلاً واجب است که خداوند متعال او را متمکن از انجام تکالیف ساخته و تکالیف او را بیان کند^{۱۲} و این مقتضای عدل و لطف الهی است، یعنی خداوند متعال عادل است، پس اختلال در تکلیف و آنچه لطف بر مکلفان است، نمی‌کند^{۱۳} و اسباب انجام تکالیف را برای او فراهم می‌سازد؛ پس خداوند به مقتضای عدل و حکمت خود برای بیان تکالیف و فراهم کردن زمینه انجام آن، پیامبران را به همراه شرایع، مبعوث ساخته تا مصالح و مفاسد مکلفان را بیان کنند.^{۱۴} ابی‌الصلاح حلبی با بیان این مقدمات، وجوب و ضرورت عقلی ریاست و حکومت در جامعه را نیز از همین جا استنباط می‌کند، به این صورت که وی می‌گوید:

ریاست بر مکلفان به دلیل این که آنها در معرض ارتکاب قبیح و اختیار بدی‌ها هستند عقلاً واجب است، و آنها در این زمینه نیازمند لطف از جانب خدا هستند، زیرا وجود رؤسای ميسوطلید، شدید التدیبر و با هیبت در جامعه، مکلفان را به انجام دادن واجبات و تقرب به آن و به ذکر قبیحات و دوری از آن وا می‌دارد و در نتیجه آنها را به صلاح و رستگاری نزدیک تر و از فساد و کج رفتاری دور تر می‌کند و لذا عقلا همه اذعان دارند که وجود چنین رؤسایی در حق مکلفان لطف است، و براساس

حکمت الهی واجب است چنین کسانی در تمامی زمان‌ها برای مکلفان غیر معصوم نصب شده باشند.^{۱۵}

بنابراین ایشان در تصریح به این امر می‌نویسد:

ریاست و حکومت، لطفی است بر مکلفان، زیرا تکلیف آنان بدون چنین ریاستی قبیح است، چون به ضرورت عقلی می‌دانیم که وجود رؤسای با هیبت که امرشان در میان مردم نافذ بوده و مردم به علت اقتدارشان از آنان خوف دارند، باعث کم شدن قبايح و زیاد شدن کارهای نیک می‌گردد و فقدان یا ضعف چنین ریاست و حکومتی باعث عکس موارد مذکور می‌شود، پس زمانی که وجود ریاست و حکومت چنین تأثیری داشته باشد، لطف بودن آن ثابت می‌گردد و مثل سایر الطاف واجب می‌گردد.^{۱۶}

بر این اساس به اعتقاد ایشان نباید به مخالفت مخالفان ضرورت ریاست و حکومت واقعی گذاشت، زیرا مخالفت با ضرورت ریاست و حکومت خارج از چند صورت نیست:

۱ - مخالفت با ضرورت ریاست و حکومت ممکن است از این جهت باشد که کسی با این کلام که «وجود ریاست موجب اصلاح مکلفان و فقدان آن باعث فساد مکلفان می‌شود» مخالف باشد که در این صورت در پاسخ او می‌گوییم:

آنچه مشهود و ملموس است و همه عقلا به آن صخه می‌گذارند، آن است که وجود رئیس در جامعه موجب اصلاح امور و نابودی اهل فساد در زمین و ایجاد ترس و وحشت از جانب ایشان می‌گردد، به گونه‌ای که عقلا معتقدند اگر یک سرزمین خالی از رئیس و رهبر باشد، هرگز برای مردم آن سرزمین تصور فلاح و صلاح نمی‌رود، و در چنین شرایطی انتظار جواز فعل قبیح از مکلفان می‌رود و حال ایشان حال کسانی است که از آنها ارتکاب فعل ناشایست جایز است.^{۱۷}

۲ - مخالفت با ضرورت ریاست و حکومت ممکن است از این جهت باشد که کسی بگوید این که «بسا که در هنگام وجود ریاست و حکومت نیز فساد واقع بشود»، که در این صورت در پاسخ او می‌گوییم:

این حرف ایرادی بر ضرورت و وجوب ریاست وارد نمی‌کند، برای این که ریاست در انجام واجبات و پرهیز از بدی‌ها لطف است نه اضطراب. بنابراین وقوع افعال قبیح با وجود ریاست، آن را از لطف بودن خارج نمی‌کند.^{۱۸}

مانند علم به ثواب و عقاب که لطف بودن آن برای هر مکلفی معلوم است، ولی در عین حال ارتکاب افعال قبیح از همین عالمان به لطف بودن آن، سر می‌زند.

گذشته از این، «قبایحی که در صورت وجود ریاست و حکومت واقع می‌شود در مقایسه با قبایحی که در صورت فقدان ریاست و حکومت صورت می‌گیرد، بسیار کمتر است، و به حسب عادت عقلا، چنانچه در جامعه رئیس و حاکمی نباشد، چند برابر قبایحی که در حال وجود رئیس انجام می‌گیرد، صورت خواهد گرفت. به هر حال می‌دانیم که هر چیزی که برطرف شدن یک امر قبیح را نتیجه دهد، لطف واجب است».^{۱۹}

۳- مخالفت با ضرورت ریاست و حکومت ممکن است از این جهت باشد که کسی معتقد باشد به این‌که «با وجود هر رئیسی صلاح خلق میسر نمی‌گردد و به همین جهت بعضی از عقلا رئیس و رهبری را نسبت به رئیس دیگر اولویت و ترجیح می‌دهند» که در این صورت در پاسخ او می‌گوییم:^{۲۰}

ما هم نمی‌گوییم صلاح خلق با وجود هر رئیسی حاصل می‌گردد، بلکه می‌گوییم وجود ریاست و حکومت فی‌الجمله لطف است؛ بنابراین صلاح عقلا به وجود رئیسی دون رئیس دیگر، بر اصل لطف بودن ریاست خدشه وارد نمی‌کند. [بلکه] صلاح بعضی از مکلفان نسبت به ریاست بعضی دون بعض دیگر، امری است که به خود مکلفان برمی‌گردد، نه به اصل ریاست، و در واقع این امر بدیهی است که امور مکلف تنها در سایه ریاست اصلاح می‌شود.^{۲۱}

مضافاً بر این‌که به اعتقاد شیخ ابی‌الصلاح حلبی، در ریاست و حکومت مطلوب، به سبب وجود صفت عصمت در رئیس چنین حکومت و ریاستی، هیچ‌گونه فساد و فساد واقع نمی‌شود.^{۲۲}

۴- مخالفت با ضرورت ریاست و حکومت ممکن است از این جهت باشد که کسی بگوید «حصول صلاح با فقدان ریاست و حکومت هم محقق می‌گردد» که در پاسخ او می‌گوییم: «این اعتقاد بعض عقلا بر حصول صلاح در صورت فقدان ریاست، اصل و جوب آن را نفی نمی‌کند، زیرا ما کاری به اعتقاد بعض عقلا نداریم، بلکه ما به مقتضای عادت جاری عقلا کار داریم که آن هم به عمومیت صلاح مکلفان در صورت وجود ریاست و حکومت، و فساد آن در صورت فقدان ریاست، اذعان دارد؛ از این رو می‌گوییم چنین ریاستی در حکمت الهی واجب است و اخلال در آن در صورت ثبوت تکلیف قبیح است و هیچ عاقلی پیدا نمی‌شود که بگوید بین وجود رؤسای با هیبت و فقدان آنها در صلاح و فساد امور مکلفان فرقی نیست. گذشته از این، می‌دانیم که فعل عقلا یا بعضی از آنها برخلاف آنچه به آن علم دارند خدش‌های در علم آنها وارد نمی‌کند، همچنان‌که گرایش آنها به سوی قبیح و اخلال در واجبات ضروری، در جوب این واجبات و قبیح این قبیح خدش‌های وارد نمی‌کند.

علاوه بر این، ادعای آنان دربارهٔ بر اعتقاد بعض عقلا بر حصول صلاح خلق به فقدان ریاست، مانند اعتقاد بعض دیگر از عقلا بر عدم صلاح خلق به وجود ریاست، تکذیب خود آنهاست، زیرا

می‌دانیم که هیچ عاقل سلیم‌الرأی از هوا و هوس، در دنیا نیست که فقدان هرگونه رئیسی را معتقد بوده و صلاح خلق را در آن دانسته و وجود همه آنها را سبب فساد خلق بداند، بلکه بعضی از عقلا هم که اعتقاد به حصول فساد از وجود ریاست دارند، اعتقادشان بر حصول فساد از ریاست کسی است که ضرری از آن رئیس متوجه آنهاست که به سبب حسادت یا طمع یا خوف ضرر، ریاست او را بر نمی‌تابند وگرنه اصل هرگونه ریاستی را نفی نمی‌کنند.^{۲۳}

به هر حال به اعتقاد حلبی هیچ عاقل سلیم‌الرأی پیدا نمی‌شود که با اصل ریاست و حکومت مخالف باشد و اگر کسانی پیدا می‌شوند که با وجود ریاست و حکومت مخالفت می‌کنند و مصلحت را در نبود آن می‌دانند، مخالفت آنها به اصل ریاست مربوط نمی‌شود، بلکه مخالفت آنها ناشی از دلایل خاص مربوط به خود آنهاست؛ از این رو ایشان مصداق مخالفان با اصل ریاست و حکومت را چنین بر می‌شمارد:

۱ - افراد لایابالی و مفسد فی الارض، که به اعتقاد حلبی علت مخالفت آنان با وجود ریاست و حکومت آن است که در صورت فقدان و نبود رؤسای با هیبت، مقصود آنان (که اخذ اموال دیگران و ایجاد فساد در جامعه است) آسان تر انجام می‌شود؛ از این رو آنها فقدان ریاست و حکومت را طالبند و حصول صلاح خود را در نبود آن می‌دانند؛ بنابراین اگر دقت کنیم، می‌بینیم که آنها نیز خود منکر این نیستند که صلاح به جنس ریاست حاصل می‌شود و از این روست که هیچ فرقه‌ای از آنان را نمی‌باییم که بدون رئیس باشند، بلکه خود آنها همواره یک رئیسی دارند که به سیاست و تدبیر او مراجعه می‌کنند، مانند خوارج و دیگر گروه‌های گمراهی که به قبیح بودن هرگونه ریاست مخالف با نحلّه آنها حکم می‌دهند و کفار و منافقان که ریاست پیامبران و ائمه علیهم‌السلام را به این دلیل نفی می‌کردند، در حالی که هیچ‌کدام از آنها منکر اصل و جوب ریاست نبودند و خودشان رؤسایی را اطاعت می‌کردند.^{۲۴}

۲ - کسانی که مصلحت خود را در ریاست شخصی دون شخص دیگر می‌بینند، به اعتقاد حلبی این افراد به این دلیل با وجود ریاست مخالف و نبود آن را طالبند که از ریاست شخص خاص کراهت داشته و به ریاست شخص دیگری تمایل دارند، مانند کراهت قریش و تابعین آنها از ریاست امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام و تمایل آنها به ریاست غیر ایشان، به این دلیل که گمان کردند اغراض دنیوی آنها به این ترتیب تأمین می‌گردد. به اعتقاد حلبی این گروه از افراد نیز عمومیت صلاح به وجود ریاست را فی‌الجمله منکر نمی‌شوند و تنها ریاست شخص خاصی را به دلایلی بر نمی‌تابند و ریاست شخص دیگری را بر می‌گزینند.^{۲۵}

۳ - کسانی که از روی حسدورزی و بغض ریاست بعضی را بر نمی‌تابند و با او دشمنی می‌ورزند، که

اینها نیز به اعتقاد حلبی منکر اصل ریاست نیستند.^{۲۶}

۴- کسانی که ریاست را در شأن خود دیده و خود را شایسته تر می دانند. به اعتقاد حلبی این گروه از افراد نیز از آن جا که خود را شایسته تر از دیگران برای تصدی ریاست جامعه می دانند، در نتیجه هر نوع ریاستی را که منجر به سرنگونی آنها شود بر نمی تابند و معتقدند به سبب تحقق چنین ریاسات و حکومتی فساد در جامعه حاصل می شود، مانند جانشینان پیامبر که ریاست و حکومت امام علی علیه السلام و فرزندان ایشان را موجب فساد در مقاصد خود دانسته و از آن سرباز زدند و ضمن تأکید بر اصل لزوم وجود ریاست و حکومت، خود را لایق و شایسته آن دانسته و برای به دست آوردن آن اهتمام ورزیدند و پس از به دست آوردن خود را سزاوار آن معرفی کردند. نتیجه این که به اعتقاد حلبی، هرکسی منکر لزوم ریاست و حکومت باشد، انکار او به سبب منافع و مضاری است که از ناحیه آن رئیس متوجه اوست و گرنه همه اصل وجود ریاست و حکومت را قبول دارند.^{۲۷}

منشأ مشروعیت ریاست و حکومت

چنان که می دانیم، مشروعیت در فرهنگ سیاسی اسلام به معنای حقانیت در برابر غصبی بودن یا ناحق بودن حکومت است. بنابراین هنگام بحث از مبانی مشروعیت ریاست و حکومت از دیدگاه اسلامی، سؤال اصلی آن است که حق حاکمیت و ریاست از آن کیست و چه کسی باید ریاست و حکومت کند و حاکم از چه شرایط و ویژگی هایی باید برخوردار باشد؟ در واقع پس از پذیرفتن لزوم ریاست و حکومت، اولین سؤال از منشأ حاکمیت و مبانی مشروعیت حاکمان و رؤساست و در نتیجه پس از ثبوت ضرورت ریاست و حکومت، بحث از شرایط و ویژگی های لازم برای حقانیت حکومت حاکمان و رؤسای جامعه و منشأ حقانیت و مشروعیت آنها، ضروری ترین موضوع تلقی می شود. بر این اساس برای روشن شدن مبانی حقانیت و مشروعیت ریاست و حکومت بر جامعه مکلفان از دیدگاه ابی الصلاح حلبی، نظرگاه های ایشان را درباره شرایط و ویژگی های لازم برای ریاست و حکومت و طریقه تعیین رئیس و رهبر جامعه مکلفان، مورد بررسی قرار می دهیم:

الف) شرایط و ویژگی های رهبری و ریاست

چنان که بیان شد، وجود ریاست و حکومت از نظر حلبی از باب لطف واجب است، اما این لطف زمانی کامل می شود که رئیس یا رؤسای بر جامعه مکلفان حاکم شوند که دستی بالای دست آنها نباشد (لایذ علی ایدهم) و همه ریاسات به آن رئیس و حاکم بر می گردد.^{۲۸} چنین چیزی زمانی میسر

است که آن رئیس و حاکم از شرایط و ویژگی‌های زیر برخوردار باشد:

۱ - عصمت: یکی از اساسی‌ترین شروط رئیس از نظر حلبی آن است که معصوم از خطا و گناه باشد، زیرا جهت و جوب ریاست آن است که وجود ریاست لطفی در وقوع افعال نیکو و حسن و رفع افعال قبیح و استصلاح هر مکلف و مرؤوس غیر معصوم است و این مستلزم آن است که همه ریاسات به یک رئیس معصوم منتهی شود وگرنه یا لازم می‌آید که رؤسای لامتناهی وجود داشته باشند یا لازم می‌آید که مکلفان غیر معصوم بدون رئیس وجود داشته باشند که این امر اخلال به واجب در عدل باری تعالی است، و معلوم است که این هر دو امر فاسد و باطل است؛ پس لازم است که برای همه مکلفان غیر معصوم یک رئیس معصوم وجود داشته باشد و همه ریاسات به آن رئیس معصوم منتهی شود.^{۲۹} به عبارت دیگر، علم به وجوب نیاز به رئیس جدای از علم به وجه نیاز به او نیست، زیرا می‌دانیم که مکلفان به رئیس احتیاج دارند و ریاست لطف در انجام واجبات و دوری از قبیح است و این امر تنها درباره کسانی قابل فرض است که معصوم نباشند؛ پس علم به وجوب رئیس جدا از علم به وجه وجوب آن نیست.^{۳۰}

۲ - علم به سیاست: رئیس باید عالم‌ترین و آشناترین مردم به سیاست باشد، زیرا او رئیس سیاسی مردم است؛ از این رو در علم به سیاست نیز باید افضل از آنها باشد وگرنه تقدیم مفضول بر فاضل لازم می‌آید که عقلاً قبیح است.^{۳۱}

۳ - افضلیت: رئیس باید افضل از همه رعیت باشد، زیرا او در جمیع امور رئیس آنهاست، و چون تقدیم مفضول بر فاضل قبیح است؛ از این رو باید در همه چیز از آنها فاضل‌تر باشد. از سوی دیگر می‌دانیم که «تعظیم رئیس بر همه رعیت لازم است و غیر او هیچ کسی مستحق چنین تعظیمی نیست، چون تنها او رئیس مفترض الطاعه است و تعظیم، کاشف از استحقاق ثواب است. پس از این‌که روشن شد او در استحقاق ثواب در اعلا مراتب است، پی می‌بریم که او بیشترین ثواب را می‌برد و این همان معنای افضلیت است».^{۳۲}

۴ - اعلییت: رئیس اگر حاکم در احکام باشد باید اعلم از همه به احکام باشد و از آن جا که از طریق آیات و روایات می‌دانیم که امام و رئیس حاکم در جمیع مسائل می‌باشد، پی می‌بریم به این‌که واجب است عالم به احکام باشد. فراتر از این می‌دانیم که رئیس از این جهت که برای امر به هر معروف و نهی از هر منکری منصوب شده باید به همه احکام عالم باشد، زیرا امر به شئی و حمل دیگران به آن به طریق قهرآمیز فرع بر علم او بر وجوب آن شئی است، همچنان‌که نهی او از یک شئی و منع از آن فرع بر علم او بر قُبْح آن شئی است، و هر عاقلی اذعان دارد بر این‌که حمل دیگران به

چیزی که حامل و جوب آن را نمی‌داند و منع دیگران از چیزی که مانع قُبح آن را نمی‌داند قبیح است.^{۳۳} بنابراین رئیس و حاکم در هر حال باید عالم به همه احکام باشد و در این علم از بقیه مردم سر باشد.

۵ - شجاعت: رئیس باید شجاع‌ترین مردم باشد. از این جهت که او رئیس و امام مردم در جنگ‌هاست، و از طریق نقلی نیز می‌دانیم که امام، رئیس در جهاد است؛ پس واجب است که شجاع‌تر از همه رعیت باشد. بالاتر از آن، باید هیچ نوع جُبْن و ترسویی در او نباشد.^{۳۴}

۶ - زهد: رئیس باید زاهد‌ترین و عابد‌ترین مردم باشد، چون او سرمشق و اسوه دیگران است.^{۳۵}

ب) روش تعیین رئیس و حاکم

شیخ ابی‌الصالح حلبی از مجموع شرایط و ویژگی‌های لازم برای ریاست و حکومت بر جامعه مکلفان، چنین نتیجه می‌گیرد که نمی‌توان طریق تعیین چنین رؤسایی را به انتخاب، دعوت و وراثت دانست، زیرا علم پیدا کردن به کسی که دارای چنین شرایطی باشد به غیر از طریق نص علام‌الغیوب - سبحانه و تعالی - از طریق معجزه یا چیزی مستند به نص صادق، میسر نمی‌شود.

از این رو تنها طریق تعیین رؤسای واجد شرایط مذکور، منحصر است به اظهار معجزه به دست آنها یا نص کسانی که صادق بودن آنها از طریق اظهار معجزه معلوم شده است.^{۳۶} از این رو ایشان ابتدا به نقد روش انتخاب رئیس از طریق انتخاب، دعوت و وراثت پرداخته می‌گویند:

اما روش «انتخاب» صحیح نیست زیرا:

۱ - این روش به بطلان امامت و ریاست منجر می‌شود، چرا که اتفاق همه انتخاب‌کنندگان مناطق مختلف در مکانی واحد و اتفاق آنها بر یک نفر امری متعذر است، برای این که آنها انگیزه‌ای برای این کار ندارند.

۲ - این روش منجر به انتخاب چند رئیس خواهد شد، زیرا موقوف ساختن انتخاب رئیس به خواست مردم مناطق مختلف به تعیین رئیس‌های مختلف خواهد انجامید.

۳ - این روش منجر به ایجاد فساد در جامعه خواهد شد، زیرا اگر همه رؤسای منتخب از سوی مناطق مختلف را باطل کنیم، بطلان ریاست و امامت پیش می‌آید و اگر یکی از منتخبان را بدون حجت و دلیل انتخاب کنیم، اختلاف و فساد در میان مردم مناطق مختلف به وجود می‌آید، چرا که هر کدام از اهالی مناطق مختلف، رئیس منتخب خود را برحق و مشروع دانسته و دیگران را ملزم به اطاعت از او می‌دانند، به طوری که در صورت عدم اطاعت کسی از رئیس منتخب آنها به جهاد علیه او برمی‌خیزند. پس نتیجه می‌گیریم که این روش نمی‌تواند در تعیین رئیس و امام درست باشد.^{۳۷}

اما روش «دعوت» در تعیین رئیس و امام صحیح نیست زیرا:

اگر همه مدعیان ریاست، در زمانی واحد، واجد شرایط و صفات لازم باشند، یا باید ریاست همه آنها را بپذیریم یا ریاست همه را رد کنیم که فساد این امر معلوم است و یا باید قول یک مدعی را بدون دلیل پذیرفته و قول مدعی دیگر را رد کنیم که این هم درست نیست. علاوه بر این در نادرستی این روش همین بس که ریاست را صرفاً به ادعای خالی از برهان موقوف ساخته که فساد آن از بدیهیات اولیه عقل است. ضمن این که این روش بعد از انقراض دوران صحابه و تابعین و حتی پس از آنها، حاصل شده، از این رو اعتباری ندارد.^{۳۸}

اما روش «وراثت» در تعیین ریاست صحیح نیست زیرا:

این روش خالی از هرگونه حجت و دلیل عقلی و سمعی است، مضافاً بر این که چنین روشی اقتضا می‌کند که همه زنان، مردان، عقلا، اطفال، عدول و فساق، مانند اشتراک آنها در ارث، در ریاست و امامت نیز شریک باشند، در حالی که اجماع عقلا برخلاف چنین چیزی است. علاوه بر این، این روش نیز در دوران پس از صحابه و تابعین پدید آمده و اعتبار ندارد.

بنابراین ثابت می‌شود به این که تنها روش و طریق تعیین رئیس و امام مکلفان همان نص خدای متعال و پیامبر خداست،^{۳۹} می‌گوییم از نظر عقلی واجب است که خداوند متعال برای مردم رئیس و امامی واجد شرایط لازم را نصب کند.

به اعتقاد شیخ ابی‌الصلاح حلبی از آن جا که شرایط مذکور به شکل کامل و تمام در امیرالمؤمنین علی علیه السلام و یازده امام تعیین شده از فرزندان ایشان وجود داشته است. پس تنها ریاست و حکومت آنها پس از پیامبر از حقانیت و مشروعیت لازم برخوردار بوده است و حکومت‌های دیگر هیچ‌کدام تاکنون از چنین مشروعیتی برخوردار نبوده‌اند. علاوه بر این، تنها براساس نصوص وارده از قرآن مانند آیه «فاسئلو أهل الذکر إن کنتم لا تعلمون»^{۴۰} و آیه «یا أئمة الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم»^{۴۱} و آیه «ولو ردّوه إلى الرسول و إلى اولی الامر منهم لعلمه الذین یستنبطونه منهم»^{۴۲} و آیه «یا أئمة الذین آمنوا اتقوا الله و کونوا مع الصادقین»^{۴۳} و احادیث مختلف نبوی، خداوند تنها اطاعت از آنها را در ردیف اطاعت از خود و رسولش صلی الله علیه و آله و سلم قرار داده و تنها به مشروعیت ریاست و حکومت آنها نص کرده است و تنها تبعیت از آنها را لازم دانسته است.^{۴۴} در عصر غیبت آن امامان نیز چون مکلفان در عمل به شریعت به علمای شیعه ارجاع داده شده‌اند و آنها به دلیل ورود امام عصر در اجماع آنان، ایمن از خطا هستند،^{۴۵} از این رو تنها اتباع از آنان مشروع است، که تفصیل این مباحث خواهد آمد.

انواع ریاست و حکومت

ریاست و حکومت که ضرورت آن از دیدگاه حلبی به مقتضای عقل ثابت است، در همه زمان‌ها و شرایط به شکل واحد تحقق نمی‌یابد، بلکه با توجه به ویژگی‌های رؤسا و چگونگی ارتباط آنها با منشأ اصلی حاکمیت و دامنه اختیارات و عملکرد آنها، انواع مختلفی پیدا می‌کند. از این رو ابی‌الصلاح حلبی به این امر تصریح کرده و معتقد است: این ریاست ضروری که صلاح و فلاح مکلفان در امور دنیوی و دینی به آن بستگی دارد، گاهی به صورت «نبوت» تحقق می‌یابد و گاهی به صورت «امامت»^{۴۶} و گاهی هم به شکل «نیابت از ولی امر عَلَيْهِ السَّلَام» محقق می‌شود.^{۴۷} از آثار ایشان چنین برمی‌آید که به غیر از این سه نوع ریاست که «ریاست مطلوب» از نظر ایشان می‌توان نامید، هر نوع ریاست و حکومت دیگری، ریاست نامشروع یا متغلب^{۴۸} و جور محسوب می‌گردد. در نتیجه می‌توان گفت از نظر ایشان چهار نوع ریاست و حکومت دینی: ریاست نبی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، ریاست امام معصوم عَلَيْهِ السَّلَام، ریاست نایب ولی امر عَلَيْهِ السَّلَام، ریاست حاکم متغلب، قابل تصور است که ذیلاً به تبیین هر کدام از آنها از دیدگاه ایشان می‌پردازیم.

۱- ریاست نبی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

نبی آن چنان که حلبی بیان داشته است، از «انبا، ینبئی» به معنای اخبار و «نبا» به معنای تعظیم آمده است. و در عرف شرایع، «نبی به کسی گفته می‌شود که بدون واسطه بشر از خدای متعال خبر دهد». بنابراین ایشان معتقد است:

این حقیقت شرعی، شامل هر دو معنای نبی یعنی اخبار و تعظیم می‌شود، چرا که «المودى من الله» هم مخبر از جانب خداست و هم مستحق تعظیم و اجلال است؛ اما «رسول» در عرف شرایع به کسی گفته می‌شود که خدای متعال او را رسالت داده باشد به این که مصالح و مفاسد کسانی را که به سوی آنها فرستاده شده، بیان کند که در عرف شریعت اسلام، چنین رسالتی اختصاص به محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دارد.^{۴۹}

غرض از بعثت نبی از نظر حلبی، دو چیز است: یکی اصلاح امور مردمان به واسطه ریاست و امامت عقلی نبی، و دیگری بیان مصالح و مفاسدی که مکلفان بدون تبیین آنها از سوی خداوند متعال، نمی‌توانند به آنها علم پیدا کنند؛ از این رو خدای متعال مصالح و مفاسد امور آنها را از طریق

وحی به پیامبر می‌رساند تا ایشان مردم را از مصالح و مفاسدشان آگاه سازند. آن‌چنان‌که حلبی بیان داشته، پیامبر و نبی به دلیل دارا بودن این رسالت از سوی خدا و ریاست امت، باید از صفات و شرایطی چون عصمت در خطا و گناه برخوردار بوده و از همه قبایح مبری باشند. تنها طریق علم به نبوت پیامبر نیز از نظر ایشان، اظهار معجزه خارق‌العاده مطابق با دعوت از سوی اوست.^{۵۰}

شیخ ابی‌الصلاح حلبی درباره اختیارات حکومتی پیامبر بیش از این بحث نکرده است و شاید این مطلب به این علت باشد که به اعتقاد او پیامبر به دلیل مؤید بودن از سوی خداوند متعال، آن‌چنان‌که اشاره شد، مأمور به تصرف در جمیع امور دینی و دنیوی امت است، از این رو بحث از جزئیات این امر فایده‌ای ندارد. به اعتقاد ایشان یکی از وظایف ضروری پیامبر آن است که رئیسی را که وجود وی موجب اصلاح امور مکلفان و نفی فساد از امور آنان است، برای دوران پس از خود نصب کند.^{۵۱}

۲- ریاست امام معصوم علیه السلام

«امام» براساس آنچه حلبی بیان کرده، کسی است که بر رعیت تقدم و پیشی یافته و همه از قول و فعل او تبعیت می‌کنند: «والإمام هو المتقدم علی رعیتة المتبّع فیما قال و فعل».^{۵۲} در اصطلاح سیاسی نیز «امام» از نظر ایشان، مصداق حقیقی «ریاست مطلوب» است،^{۵۳} چرا که صفات و شرایطی که ایشان برای «رئیس عقلی»^{۵۴} بیان کرده (عصمت، افضلیت، علمیت، عابد و زاهد بودن) کامل‌ترین صورتش در امام معصوم علیه السلام محقق است؛ از این رو ایشان می‌نویسد:

و هذه الصفات الواجبة والجائزة والحاصلة للأئمة بعد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم المملووف بوجودهم لأئمة المحفوظ بهم شرعه المنفذون لمئته المتكاملوا الصفات التي بیّنا وجوب كون الرئيس والحافظ علیها.

این صفات واجب و شایسته برای رئیس و حافظ شریعت، و چه کاملش درباره ائمه علیهم السلام حاصل است و آنها براساس لطف الهی پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شریعت الهی را حفظ کرده و در میان امت به اجرا می‌گذارند، به غیر از آنها کسی شرایط چنین ریاست و امامتی را ندارد، چرا که صفات لازم برای رئیس عقلی و حافظ تکالیف شرعی تنها در وجود آنان محقق است و دلیلی بر ثبوت این صفات در دیگران وجود ندارد.^{۵۵}

بنابراین از نظر حلبی، مطلوب‌ترین و کامل‌ترین وجه ریاست و حکومت پس از حکومت و ریاست پیامبر، همانا ریاست و حکومت امام معصوم علیه السلام است، چرا که ایشان با دارا بودن صفات مذکور، صلاح

و فلاح دینی و دنیوی مکلفان را به بهترین وجه فراهم می‌سازند و به همین دلیل به اعتقاد حلبی، امام همچون پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وظیفه ابلاغ دین و اجرای احکام الهی در میان امت را برعهده داشته و موظف به اجرای احکام، ردع جنایات، اقامه حدود، جهاد با دشمنان، امر به معروف و نهی از منکر، قضا و افتا، دریافت حقوقی مالی (انفال، خمس، زکات، صدقات) است، و در یک کلام امام، رئیس جامعه مسلمانان و حافظ شریعت در میان امت بوده و استصلاح خلق در همه امور دینی و دنیوی برعهده اوست. مردم نیز به اعتقاد حلبی، بر همان وجهی که باید از خدا و رسول اطاعت نمایند، باید از امام معصوم عَلَيْهِ السَّلَام نیز اطاعت کنند، چرا که خدای متعال اطاعت از ایشان را به همان وجهی که اطاعت از خود و رسولش را واجب ساخته، واجب گردانده است.^{۵۶}

۳- ریاست فقیهان نایب

شیخ ابی‌الصالح حلبی، اولین فقیه شیعی است که اصطلاح «نیابت از ولی امر عَلَيْهِ السَّلَام» را برای فقیه به کار برده^{۵۷} و او را به نیابت از امام و ولی امر عَلَيْهِ السَّلَام عهده‌دار اختیارات مربوط به ایشان یعنی افتا، قضا، امر به معروف و نهی از منکر، اجرای حدود و تعزیرات، دریافت حقوق مالی (زکات و خمس) و مصرف آنها در مواضع تعیین شده، و دفاع از مرزهای مسلمانان، دانسته است.^{۵۸}

به اعتقاد ایشان برای این که کسی بتواند به نیابت از ولی امر عَلَيْهِ السَّلَام چنین ریاستی را در عصر غیبت عهده‌دار شود، باید از شرایط و صفاتی برخوردار باشد که ایشان پاره‌ای از این شرایط را در صحت نیابت از امام در انفاذ و اجرای حکم در میان مردم بیان کرده است، این شرایط عبارت است از:

(۱) نایب امام باید عالم به حق باشد تا بتواند در میان مردم به حق حکم کند. او در واقع مخبر از حکم الهی بوده و به نیابت از رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مأمور به اجرای احکام است و معلوم است که اخبار از جانب خدا و تصدی این مسؤولیت از سوی پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بدون علم قبیح است.^{۵۹}

(۲) نایب امام باید قدرت اجرای احکام را بر وجه صحیح آن داشته باشد، زیرا عهده‌دار شدن مسؤولیت حکم در میان مردم بدون قدرت بر اجرای آن مقتضی حکم به جور است.^{۶۰}

(۳) نایب امام باید از عقل و رأی سرشار برخوردار باشد، چرا که حکم درست در میان مردم بدون عقل و رأی میسر نیست.^{۶۱}

(۴) نایب امام باید از حلم و بردباری برخوردار باشد، چرا که او در میان مردمی حکم می‌راند که برخی از آنها سفیه هستند و او باید با حلم خود آنها را تحمّل کند.^{۶۲}

(۵) نایب امام باید از عدالت و تقوا برخوردار باشد، زیرا در غیر این صورت به دلیل امید و

چشم‌داشت به غیر خدا و یا ترس از غیر او، ایمن از ستم و ظلم در حکم نخواهد بود.^{۶۳}

۶) نایب امام باید زاهد و عابد باشد تا نفس اماره او را به سوی آن چیزهای که ندارد نکشاند و باعث نشود که او علت داشتن تسلط و قدرت، اموال مردم را بالا بکشد.^{۶۴}

۷) نایب امام باید متدین باشد، چرا که عهده‌دار شدن حکم در میان مردم یک نوع ریاست دنیوی است و مستلزم استعلا و برتری بر مردم و معیشت آنان است، و چنین ریاست و استعلا و برتری بر مردم بدون تدین ایمن از جور و ستم و ضرر و زیان به مردم نیست.^{۶۵}

۸) نایب امام باید عزم و اراده قوی برای اجرای احکام داشته باشد، چرا که ضعف مانع از تنفیذ حکم بر وجه صحیح آن می‌شود، و صاحبان اراده ضعیف قادر به اقامه حق نیستند.^{۶۶}

اگر این شرایط در عصر غیبت در کسی کامل باشد، به اعتقاد حلبی، از سوی شارع مقدس به او اجازه داده شده، مسؤولیت حکم و قضاوت در میان مردم را برعهده بگیرد. بنابراین حتی اگر این مسؤولیت در ظاهر از سوی حاکمان متغلب به او واگذار شده باشد، در واقع او نایب از سوی ولی امر عجل الله فرجه بوده و سزاوار این منصب در میان مردم است، چرا که اذن ولی عصر (عج) و ائمه دیگر بر نیابت چنین کسانی که دارای شرایط مذکورند ثابت شده است.^{۶۷}

از مجموع گفتارهای حلبی چنین برمی‌آید که «فقیه عادل» که حلبی از او به «فقیه مأمون» نیز تعبیر کرده،^{۶۸} به دلیل داشتن شرایط لازم برای نیابت از ولی امر عجل الله فرجه (علم، تقوا، تدین، عقل، درایت و ...)، مأذون از سوی آنها در تصدی ریاست مردم در عصر غیبت است؛ از این رو بر چنین شخصی لازم و واجب است که به نیابت از سوی ولی امر عجل الله فرجه عهده‌دار مسؤولیت‌های آن حضرت شود، همان طور که بر مردم نیز واجب است که چنین شخصی را مساعدت کرده، برای رفع اختلافات و تحاکم تنها نزد او مراجعه کنند و حقوق اموالشان را به ایشان بپردازند، از حدود و تعزیراتی که او برای آنها تعیین می‌کند تمکین نمایند و از او روی گردان نشوند که روی گردانی از او، روی گردانی از دین خدا و احکام خدا و مخالفت با پیامبر خدا و رویکرد به طاغوت است.^{۶۹}

دلایل ولایت نیابتی فقیه از ولی امر عجل الله فرجه

یکی از دلایل اولیه ولایت فقیه از نظر حلبی را می‌توان همان ضرورت عقلی ریاست در همه زمان‌ها دانست، زیرا که همواره به واسطه هیمنت و قدرت ریاست است که مکلفان به صلاح و رستگاری می‌رسند و از مفساد بازداشته می‌شوند، و می‌دانیم که به اعتقاد ایشان، چنین ریاستی نه از عهده هرکس بلکه تنها از عهده کسانی برمی‌آید که از شرایط لازم (علم، عدالت، دیانت، قدرت، عقل،

رأی و ...) برخوردار باشند تا مکلفان به واسطه آنها به مصالح و مفسد خود آگاه شوند و چون در عصر غیبت دست مکلفان از امام معصوم علیه السلام (دارنده کامل ترین شرایط لازم برای ریاست) کوتاه است، به تأیید عقل ریاست مکلفان از عهده کسانی برمی آید که بیشترین شباهت را از نظر صفات و شرایط لازم به رئیس مطلوب از نظر حلبی داشته باشند و آنها همان «فقیهان مأمون»^{۷۰} هستند که به اعتقاد حلبی در صورت تکامل شرایط و صفاتی چون علم، عدالت، تدین، زهد، حلم، عقل و رأی و تمکن، از سوی ائمه علیهم السلام و ولی عصر (عج) مأذون به ریاست و تصرف در امور مکلفان بوده و نیابت ولی امر علیه السلام را برعهده دارند.^{۷۱}

به غیر از این برهان عقلی، روایات و نصوص وارده از سوی ائمه علیهم السلام نیز مؤید نیابت فقیهان جامع شرایط از ولی عصر (عج) و امامان معصوم علیهم السلام دیگر است؛ از جمله این روایات می توان به روایات زیر که حلبی به آنها استناد کرده اشاره کرد:

(الف) روایت عمر بن حنظله از امام صادق علیه السلام که در آن روایت امام علیه السلام شیعیان را از مراجعه به سلاطین و قاضیان منصوب آنها منع کرده و می فرماید:

أُنظروا إلی من کان منکم قد روی حدیثنا و نظر فی حالنا و حرمانا فلیرتضوا به حکماً فإنی قد جعلته علیکم حاکماً فإذا حکم بحکمنا فلم یقبله منه فإیما بحکم الله استخف و علینا رد والرأد علینا الرأد علی الله و هو علی حدالشرك بالله.

خلاصه پیام این فرمایش امام علیه السلام از نظر حلبی آن است که در صورت وجود چنین اشخاص واجد شرایط، بر شیعیان لازم است که تنها به او مراجعه کنند و از او روی گردان نشوند که روی گردانی از او در واقع روی گرداندن از دین و حکم خدا و مخالفت با رسول الله و مراجعه و رویکرد به طاغوت محسوب می شود.^{۷۲}

(ب) روایت منقول از امیرالمؤمنین علی علیه السلام که در آن امام خطاب به شریح می فرماید: «قد جلست مجلساً لا یجلسه إلا نبیّ او وصیّ نبیّ او شقیّ». حلبی در استدلال به این فرمایش امام می نویسد: مراد از شقی کسی است که به غیر اذن خدا و رسول و ولی امر در چنین منصبی قرار گرفته باشد. بنابراین کسی که برای حکم او اذن داده شده باشد و او به حکم الهی حکم کند، مقام او در حکم میان مردم مقام خدا و رسول و ولی امر علیه السلام است.^{۷۳}

(ج) روایت منقول از امام باقر علیه السلام که امام در آن می فرماید:

من أفتی الناس بغير علم و لأهدی لعنته ملائكة الرضا و ملائكة العذاب فیلحقه و زره و وزر من یعمل بفتیاه؛^{۷۴} کسی که بدون علم و هدایت الهی فتوا صادر کند، ملائکه او

را لعن کرده و وزر و گناه خود مفتی و کسی که به آن فتوا عمل کرده را به حساب آن شخص می‌نویسد.

بنابراین در عصر غیبت تنها کسانی حق افتادارند که عالم به احکام الهی باشند. شیخ ابی‌الصلاح حلبی یکی دیگر از دلایل ریاست فقیهان جامع‌الشرایط را در کتاب تقریب‌المعارف، حضور امام عصر(عج) در اجماع آنها دانسته می‌نویسد:

وجب علی کل مکلف العمل بالشريعة، الرجوع إلى علماء شيعته والناقلين عن آبائه عليهم السلام لكونه امناً من الخطأ فيما أجمعوا عليه، لكون الحجّة المأمون واحداً من المجمعين ... فمن أراد الشريعة في حال الغيبة فالطريق إليها ما ذكرناه (الرجوع إلى علماء شيعته) والحجّة به قائمة و لا معضل و لا مشكل إلا و عند العلماء من شيعته منه تواتر و لهم على الصحيح منه برهان ... ۷۵

چنان‌که شیخ ابی‌الصلاح در این عبارات آورده، بر مکلفان واجب است در عصر غیبت امام عصر(عج) به علمای شیعه و راویان حدیث معصومین مراجعه کنند، چرا که آنها به سبب ورود امام عصر(عج) در اجماع آنها، ایمن از خطا می‌باشند. بنابراین کسی که بخواهد در عصر غیبت به شریعت عمل کند، تنها طریق او مراجعه به علمای شیعه است، زیرا آنها برای همه معضلات و مشکلات شیعیان، بیان متواتر از معصوم و برهان از عقل دارند. بنابراین تنها با مراجعه به علمای شیعه است که مکلفان می‌توانند به مصالح و مفاسد خود دست یابند.

۴- ریاست حاکمان متغلب

یکی دیگر از انواع ریاست و حکومت که از نظر حلبی فاقد مشروعیت دینی است، ریاست حاکمان متغلب است که بدون هرگونه صلاحیت و شرایط لازم به سبب تغلب و زور بر جامعه مسلمانان حاکم شده‌اند، مثل امویان و عباسیان.

به نظر حلبی عدم مشروعیت این حاکمان در درجه اول از آن‌جا ناشی شده است که داشتن صفات و شرایطی چون: اسلام، حریت، عدالت، عصمت، علمیت و افضلیت از شرایط اساسی ریاست عقلی و حفاظت از تکالیف شرعی است،^{۷۶} در حالی که این حاکمان متغلب، گمراه، جاهل به احکام و غیرمتدین به حق و فاقد اذن ولی امر عليه السلام بوده و معظم شرایط ریاست در آنها مختل است؛ از این رو نمی‌توانند عهده‌دار تنفیذ احکام الهی و مسؤولیت مسلمانان از سوی ائمه عليهم السلام باشند، و چنان‌که در آیات و روایات متعدد بیان شده، کمک به چنین حاکمانی نیز از مصادیق بارز «کمک به ظالمان و متغلبان بر بلاد و تأیید ظالمان به قول و فعل و رأی، محسوب گردیده و جزو محرمات می‌باشد»؛^{۷۷}

از این رو حلبی شیعیان را در صورت امکان دسترسی به نایبان واجد شرایط ولی امر عَلَيْهِ السَّلَام از مراجعه به حاکمان متغلب که مراجعه به طاغوت است باز داشته^{۷۸} و پس از نقل روایت محمد بن مسلم ثقفی مبنی بر مذمت ایشان از سوی امام باقر یا صادق عَلَيْهِمَا السَّلَام به علت مجالست ایشان با قاضی مدینه، می‌نویسد:

این فرمایش امام «و ما یؤمنک أن تنزل اللعنة فتعم من فی المجلس» به دلیل آن است که شرع مقدس انکار منکر را واجب و رضایت به آن را قبیح دانسته است و از آن جا که حکم به جور از اعظم منکرات است، پس مجالست حاکمان جور بدون انکار و تقیه، رضایت به آن چیزی است که انکارش واجب است؛ از این رو چنین شخصی به همراه حاکم جور مستحق لعنت است و وقتی که حکم مجالست با حاکمان جور این باشد، حال حاکمان به جور و برگمارندگان آنها و مراجعان و آخذین به حکم به آنها شدیدتر خواهد بود.^{۷۹}

البته این بدان معنا نیست که ایشان عالمان واجد شرایط حکم و فتوا را از تصدی هر نوع پست در حکومت جور منع کرده باشد، بلکه وی معتقد است زمانی که شرایط لازم برای تصدی حکم در کسی فراهم شود، او در واقع از سوی معصومین مأذون به حکم است، اگر چه ظالمی متغلب او را به این کار گماشته باشد؛ از این رو اگر چنین سمتی از سوی آنها به او عرضه شد لازم است بپذیرد، چون اولاً، این ولایت نوعی امر به معروف و نهی از منکر است که با عرصه حاکمان ظالم به او وجوبش متعین می‌شود؛ ثانیاً، اگر چه این ولایت در ظاهر از سوی حاکمان متغلب به او داده می‌شود، ولی در واقع او نایب از ولی امر عَلَيْهِ السَّلَام است نه حاکم متغلب.^{۸۰}

ملزومات حکومت و ریاست

همان طوری که در ضرورت ریاست و حکومت از نظر شیخ ابی‌الصالح حلبی آورده شد، به اعتقاد ایشان، هدف از ریاست و حکومت، استصلاح زندگی دنیوی و اخروی مردم است،^{۸۱} و این هدف از طریق ایجاد امنیت، تصرف در انواع معیشت آنان، جلوگیری از ظلم و فساد و ایجاد نظم و نظام اجتماعی و فراهم ساختن محیط برای رشد معنویت انسان‌ها میسر می‌گردد.^{۸۲}

از نظر ایشان بهترین و مطلوب‌ترین شکل انجام دادن این امور نیز در ریاست و حکومت پیامبر و جانشینان معصوم آن حضرت ممکن می‌باشد، زیرا که آنها به سبب عصمت و دیگر شرایط لازم برای ریاست و حکومت از سوی خداوند متعال، مأذون به تصرف در همه امور مردم بوده و اجرای شریعت، تنفیذ احکام، منع از فساد و اقامه حدود و جهاد با دشمنان را برعهده دارند و این امور از ملزومات

حکومت و ریاست ایشان است.

در عصر غیبت نیز که به اعتقاد ایشان این ملزومات حکومتی یعنی «تنفیذ الأحكام و ردع الجناة بالید العالیة و إقامة الحدود و جهاد الأعداء» به علت غیبت امام عصر (عج) از عهده آن حضرت ساقط گردیده است،^{۸۳} بر عهده فقیه مأمون که نایب از سوی ولی امر (عج) می باشند، گذاشته شده است.

سخن آخر

این که از نظر شیخ ابی الصلاح حلبی، انسان موجودی است مکلف که به دلیل احتمال گرایش او به سوی افعال قبیح، لطف الهی ایجاب می کند که برای ایصال او به نیکی ها و راستی ها و دوری از فساد و تباهی ها - در یک کلام، اصلاح دین و دنیای وی - ریاستی بر او بگمارد که با بسط ید و تدبیر استوار، وی را به صلاح و رستگاری رهنمون گردیده و از فساد و تباهی برهاند.

این رؤسا از نظر ایشان باید که معصوم، اعلم به سیاست و افضل از همه مکلفان باشند تا بتواند لطف الهی را درباره مکلفان غیر معصوم محقق گرداند و همین صفات و شرایط ایجاب می کند که راهی جز نص برای تمییز چنین رؤسایی وجود نداشته باشد. از همین روست که می گوئیم از نظر ایشان تنها دو شکل از ریاست مشروع محقق است: «ریاست نبی» و «ریاست امام». هر چند ما معتقدیم از آن جا که ایشان در تنفیذ احکام و دریافت حقوق مالی و ...، فقهای مأمون را نایبان مأذون از سوی ولی امر (عج) معرفی کرده، می توان استنباط کرد که ایشان از جمله اولین فقیهانی است که «ولایت نیابتی فقها» را در عصر غیبت معصوم مطرح ساخته است و بدین طریق زمینه شکل گیری، نوع دیگری از حکومت مشروع را در عصر غیبت بنیان گذاشته است.

به غیر از این سه نوع شکل حکومتی، همه انواع حکومت ها از نظر ایشان به دلیل نداشتن ویژگی هایی چون اسلام، عدالت، عصمت، اعلمیت و افضلیت، «حکومت های متغلب» محسوب می شوند؛ از این رو شیعیان تا آن جا که ممکن است باید در ملزومات حکومتی از مراجعه به آنها اجتناب کنند و در همه این امور به فقیهان مأمون شیعه که مأذون از سوی ولی امر (عج) هستند، مراجعه کنند، مگر در شرایط خاصی و در حد ضرورت که در چنین شرایطی می توانند به همکاری و قبول ولایت و هدیه و جوایز آنها تن در دهند.^{۸۴}

بی نوشتها

۱. ابوالصلاح حلبی، تقریب المعارف، تحقیق رضا استادی (قم: انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۳۶۳) ص ۹۵: «الرئاسة واجبة ... بدلیل عموم العلم للعقلاء بكون من هذه حالة عند وجود رئيس المبسط اليد الشديد التدبير القوى الرهبة إلى الصلاح أقرب و من الفساد أبعد».
۲. ابوالصلاح حلبی، الکافی فی الفقه، تحقیق رضا استادی (اصفهان: منشورات مكتبة الامام اميرالمؤمنين عليه السلام، بی تا) ص ۸۹ همو، تقریب المعارف، ص ۱۰۱: «ولابد من كون الرئيس أعلم الرعية بالسياسة، لكونه رئيساً فيها».
۳. حلبی، تقریب المعارف، ص ۹۹.
۴. همان، ص ۹۵.
۵. همان، ص ۹۹: «ولا يقدر فيما ذكرناه القول بأن الصلاح الحاصل بالرؤسا دنيوي فلا يجب له يرضهم، لأننا قد بينا تخصصه بالدين وإن اقترن به الدنيوي، على أن وجودهم إذا أثر صلاح الدنيا كالأمن فيها والتصرف في ضروب المقاييس بمنع الرؤساء المفسدين و صرف من يتوهم منه الفساد عنه بالرهبة، و ارتفاع هذا الصلاح الدنيوي بقدمهم يقهر الظالمين و أخاقهم ذوي السلامة عاد الأمر إلى الصلاح الديني بوجودهم المؤثر لوقوع الحسن و ارتفاع القبح و فساد الدين بعدمهم و لم ينفصل من الصلاح الدنيوي بغير اشكال».
۶. همان، ص ۹۶ و ۹۸: «بأن نظام الخلق و صلاح أمرهم لا يتم إلا بطاعتهم».
۷. حلبی، الکافی فی الفقه، ص ۸۵: «الرئاسة ... مقلل للقبیح و مكثر للحسن».
۸. همان، ص ۸۶: «حكم ... عموم العلم للعقلاء بصلاح الخلق بعدل الرؤسا دو قهرهم المفسدين في الأرض و إرهابهم».
۹. حلبی، تقریب المعارف، ص ۹۸ و ۱۰۰: «الرئيس القوي منصوباً لمدافعة مریدی الظلم عن المظلوم».
۱۰. همان، ص ۹۹.
۱۱. حلبی، تقریب المعارف، ص ۵۸، ۶۰، ۶۴، ۷۱، ۸۴.
۱۲. همان، ص ۷۳ و ۸۴.
۱۳. همان، ص ۷۹.
۱۴. همان، ص ۹۵.

١٥. هـمان، ص ٩٥: «الرئاسة واجبة في حكمته تعالى على كل مكلف يجوز منه إثارة القبيح، لكونها لطفاً في فعل الواجب والتقريب إليه و ترك القبيح أو التباعد منه، بدليل عموم العلم للعقلاء بكون من هذه حاله عند وجود الرئيس المبسوط اليد الشديد التدبير القوي الرهبة إلى الصلاح أقرب و من الفساد أبعد، و كونهم عند فقده أو ضعفه بخلاف ذلك. و قد ثبت وجوب ماله هذه الصفة من الألفاظ في حكمته تعالى، فوجب لذلك نصب الرؤسا في كل زمان اشتمل على مكلفان غير معصومين».

١٦. حلي، الكافي في الفقه، ص ٨٥: «والوجه في الرئاسة كونها لطفاً للخلق، لقبح تكليفهم القطعي من دونها، لأننا نعلم ضرورة أن وجود الرؤسا المهيبين النافذي الأمر المرهوبي السطوة مقلل للقبيح و مكثر للحسن وإن فقدهم بل ضعفهم بعكس هذه القضية. و إذا علم كون الرئاسة بهذه الصفة ثبت كونها لطفاً فوجب كسائر الألفاظ».

١٧. حلي، الكافي في الفقه، ص ٨٦

١٨. حلي، تقريب المعارف، ص ٩٦.

١٩. هـمان.

٢٠. هـمان.

٢١. حلي، الكافي في الفقه، ص ٨٦

٢٢. هـمان، ص ٩٦.

٢٣. حلي، تقريب المعارف، ص ٩٦.

٢٤. هـمان، ص ٩٦ - ٩٧.

٢٥. هـمان، ص ٩٧.

٢٦. هـمان.

٢٧. هـمان، ص ٩٧ - ٩٨؛ حلي، الكافي في الفقه، ص ٨٧

٢٨. حلي، تقريب المعارف، ص ١٠٠.

٢٩. هـمان، ص ١٠٠ - ١٠١؛ حلي، الكافي في الفقه، ص ٨٨

٣٠. حلي، تقريب المعارف، ص ١٠١.

٣١. هـمان.

٣٢. حلي، الكافي في الفقه، ص ٨٨

٣٣. هـمان، ص ٨٩

٣٤. هـمان، ص ٩٠.

٣٥. همان.
٣٦. همان.
٣٧. همان، ص ٩٠ - ٩١.
٣٨. همان.
٣٩. همان، ص ٩١ - ٩٢.
٤٠. نحل (١٦) آيه ٤٣؛ انبياء (٢١) آيه ٧.
٤١. نساء (٤) آيه ٥٩.
٤٢. همان، آيه ٨٣.
٤٣. سوره توبه (٩) آيه ١١٩.
٤٤. حلبى، الكافى فى الفقه، ص ٩٢ - ١٠١.
٤٥. حلبى، تقريب المعارف، ص ٢٠٣ - ٢٠٤.
٤٦. همان، ص ١٠٢: «و هذه الرئاسة قد تكون نبوة و كل نبى رسول و امام اذ كان رئيساً و قد تكون امامة ليست لنبوة».
٤٧. حلبى، الكافى فى الفقه، ص ٢٦٣ و ٤٢٣.
٤٨. همان، ص ٤٢٣؛ حلبى، تقريب المعارف، ص ١١٧: «الأمامة في الملة لغيرهم (ائمه معصوم)».
٤٩. حلبى، تقريب المعارف، ص ١٠٢ و ١٠٣.
٥٠. همان، ص ١٠٣ - ١٠٤؛ حلبى، الكافى فى الفقه، ص ٦٤ - ٧٠.
٥١. حلبى، تقريب المعارف، ص ١١٦.
٥٢. همان، ص ١٠٢.
٥٣. همان، ص ٩٦.
٥٤. همان، ص ١١٧.
٥٥. همان.
٥٦. همان، ص ١٣١.
٥٧. احمد الكاتب، تطور الفكر السياسى الشيعى من الشورى الى ولاية الفقيه (لندن: دارالشورى للدراسات و الاعلام، ١٩٩٧م) ص ٣٦٨.
٥٨. حلبى، الكافى فى الفقه، ص ٢٨٧ و ٤٢٣ و ٢٨٧ و ٤٠٤ و ٤١٦ و ١٧٣ و ١٧٤ و ٢٨٧ و ٤٠٤ و ٤١٦ و ٤٢٣؛ هموم، تقريب المعارف، ص ٢٠٥.

۵۹. حلبی، تقریب المعارف، ص ۴۲۲: «واعتبرنا العلم بالحکم لما یبناه من وقوف صحة الحکم علی العلم، لکون الحاکم مجزاً بالحکم عن الله سبحانه و تعالی و نائباً فی الزامه عن رسول الله ﷺ و قبح الامرین من دون العلم».
۶۰. همان، ص ۴۲۲: «واعتبرنا التمكن من امضائه، علی وجهه من حیث کان تقلد الحکم بین الناس مع تعذر الحق یقتضی الحکم بالجور».
۶۱. همان، ص ۴۲۲: «واعتبرنا اجتماع الفصل والرأی، لشدید حاجة الحکم الیهما و تعذره صحیحاً من دونهما».
۶۲. همان، ص ۴۲۲: «واعتبرنا سقه الحکم، لتعرضه بالحکم بین الناس للبلوی بسفهائهم فیسعمهم یحلمه».
۶۳. همان، «واعتبرنا الورع من حیث کان انتفاؤه لا یؤمن معه الحیف فی الحکم لعاجل رجاء أو خوف من غیره سبحانه».
۶۴. حلبی، الکافی فی الفقه، ص ۴۲۳: «واعتبرنا الزهد، لان لا تطمح نفسه الی مال لم یؤته سبحانه، فیبغته ذلك الی تناول اموال الناس لقدرته علیها و انیساط یده بالحکم فیها».
۶۵. همان، «واعتبرنا التدين من حیث کان تقلد الحکم رئاسة دنیویه، او للاستعلاء علی النظراء، او للمعیشة لا یومن معه جوراً و لا بنفی ضرره».
۶۶. همان، «واعتبرنا القوة و صدق العزیمه فی تنفيذ الاحکام، من حیث کان الضعف ما یفأ من تنفيذ الحکم علی موجه و مقصراً بصاحبه عن القيام بالحق لصعوبته و عظم الشقة فی تحمله».
۶۷. حلبی، الکافی فی الفقه، ص ۴۲۳: «فمتی تکاملت هذه الشروط فقد أذن له فی تقلد الحکم و ان کان مقلده ظالماً متغلباً، و علیه متی عرض لذلك ان یتولاه، لکون هذه الولاية امرأ بمعروف و نهیا عن منکر تعین فرضها بالتعریض للولاية علیه، و ان کان فی الظاهر من قبل المتغلب، فهو نائب عن ولی الامر فی الحکم و مأهول له لثبوت الاذن منه و آبائهم علیاً لمن کان بصفته فی ذلك و لا یحل له العقود: عنه».
۶۸. حلبی، تقریب المعارف، ص ۲۰۵: «حمله الی المأمون من فقهاء الطائفة ...».
۶۹. حلبی، الکافی فی الفقه، ص ۴۲۳: «فمن رغب عنه و لم یقبل حکمه ... فعن دین الله رغب و لحکمه سبحانه رد و لرسول الله ﷺ خالف و لحکم الجاهلیة ابتغی و الی الطاغوت تحاکم».
۷۰. حلبی، تقریب المعارف، ص ۲۰۵.
۷۱. حلبی، الکافی فی الفقه، ص ۴۲۳: «فمتی تکاملت هذه الشروط ... فهو نائب عن ولی الأمر علیاً فی الحکم و مأهول له لثبوت الأذن منه و آبائهم علیاً لمن کان بصفته فی ذلك».
۷۲. همان، ص ۴۲۵.

۷۳. همان .
۷۴. همان، ص ۴۲۶.
۷۵. حلبی، تقریب المعارف، ص ۲۰۴.
۷۶. همان، ص ۱۱۸: «إذا كنّا قد دللنا على كون العصمة من صفات الإمام الواجبة كالإسلام، والحرية والعدالة المجمع على اعتبارها في الإمام، وجب القطع على نفي الإمامة من لم يقطع على كونه معصوماً، كما يجب مثل ذلك فيمن لا يعلم إسلامه وحرّيته و عدالته».
۷۷. حلبی، الكافي فی الفقه، ص ۲۸۲: «يحرم ... معونة أصناف الظالمين والمتغلبين على البلاد و مؤيد ذلك بشئ من الأقوال أو الأفعال أو الآراء».
۷۸. همان، ص ۴۲۴.
۷۹. همان، ص ۴۲۷.
۸۰. همان، ص ۴۲۳.
۸۱. حلبی، تقریب المعارف، ص ۹۵: «الرئاسة واجبة في حكمته تعالئ على كل مكلف ... بدليل عموم العلم للعقلاء بكون من هذه حاله عند وجود الرئيس المبسط اليد ... إلى الصلاح أقرب و من الفساد أبعد». در جای دیگر می‌نویسد: «إن وجودهم [رؤسا] إذا أشتر صلاح الدنيا كالأمن فيها ... عاد الأمر أبي الصلاح الديني ...» - ص ۹۹ و ص ۱۰۳.
۸۲. همان، ص ۹۵ و ۹۹.
۸۳. همان، ص ۲۰۴.
۸۴. مقاله حاضر بخشی از پژوهشی است که در پژوهشکده اندیشه سیاسی اسلام انجام شده است.